

دکتر محمد حسین پاپلی یزدی

دانشگاه فردوسی مشهد

تکمله ای بر مقاله

«تعریف، مفهوم و دیدگاهی تازه از جغرافیا»

«جغرافیا عبارتست از روابط متقابل

انسان، تکنیک، مدیریت و محیط»

نگارنده در شماره اول فصلنامه تحقیقات جغرافیایی مقاله ای تحت عنوان «تعریف» مفهوم و دیدگاهی تازه از جغرافیا، به چاپ رسانده بود. در آن مقاله جغرافیا این چنین تعریف شده است»

«جغرافیای عبارتست از روابط متقابل انسان، تکنیک و محیط و یا روابط متقابل انسان، تکنیک، مدیریت و محیط.» در همان ابتدا عده ای از همکاران جغرافیدان، جامعه شناس و مردم شناس نگارنده را مورد مرحمت قرار دادند و انتقادات سازنده و تشویقهای خود را ارسال داشتند.

نظر به این که پاره ای ابهامات برای معدودی از همکاران و دانشجویان باقی مانده است لازم دانستم آن تعریف را بیشتر باز کنم و در بعضی موارد توضیحات بیشتری بدهم. امید است که این بار نیز از راهنماییها و انتقادات سازنده همکاران محترم و دانشجویان عزیز بهره مند شوم.

مهمترین اشکالی که به نظر بعضی از خوانندگان محترم رسیده این بود که تصور کرده اند بنده در جغرافیا تأثیر مسایل فرهنگی، مذهبی، ایدئولوژیکی، فلسفی، سیاسی و مکاتب مختلف اقتصادی را نادیده گرفته و یا رد می کنم. این ابهام از آنجا ناشی شده بود که من در آن تعریف واژه انسان را نشکافته بودم و یا در حقیقت مفهوم آن را فرموله نکرده بودم،

هرچند که درباره تأثیرات دین، مذهب، فرهنگ و سیاست صحبت کرده بودم. اما اینک به بحث اصلی می پردازم همان طور که به کرات در مقاله اصلی اشاره کرده ام، معتقدم که مذهب، ایدئولوژی، فلسفه و بینشهای متأثر از مکاتب مختلف اقتصادی و اجتماعی، اثرات عمیقی در چهره جغرافیایی نواحی مختلف جهان داشته و دارند. من جغرافیا را این طور تعریف کرده ام. جغرافیای عبارتست از روابط متقابل انسان، تکنیک، مدیریت و محیط.

منظور از انسان در اینجا فقط وجود فیزیکی و ظاهری او نیست بلکه انسان با همه پیچیدگیهایش و با طرز تفکر، ایدئولوژی، مذهب و بینش و برداشتش از جهان هستی و... مطرح است. در این که ایدئولوژیها، مذاهب، فرهنگهای مختلف تأثیرات متفاوتی در نواحی مختلف کره ارض برجای گذاشته اند شکی نیست و این مطلب جدیدی هم نیست که کسی خواسته باشد تازه مطرح کند. در این که چهره نواحی پرستان نشین و کاتولیک نشین اروپا با هم تفاوت و گاه تفاوتی فاحش دارند شکی نیست. جغرافیدانان اروپایی بویژه آلمانیها در این زمینه کارهای ارزنده ای ارائه داده اند. این اختلافات حتی در زندگی روزمره هم دیده می شود. برای نمونه اگر کسی در اواخر ماه فوریه به آلمان مسافرت کند، متوجه می شود در شهرها و محله های کاتولیک نشین کارناوالهای بزرگی به راه می افتند که خرجها و ولخرجیهای فراوانی را باعث شده و حداقل به مدت سه روز فعالیت مردم شهرها، کارخانه ها و مزارع را به تعطیلی می کشانند. علاوه بر این میلیونها انسان از شهرکها و روستاها به شهرهای بزرگ می آیند و به رقص و پایکوبی می پردازند. در فوریه ۱۹۹۰ از مسوول هماهنگی کارناوال شهر فرانکفورت آلمان پرسیدم حدس می زیند در مراسم کارناوال شهر شما چقدر خرج شده است. او اظهار داشت بدون توجه به بیکاری چند روزه افراد حدود ۱۲۰ میلیون مارک مخارج کارناوال ما است. در صورتی که در همان زمان در شهرها و محلات پرستان نشین نه تنها هیچ خبری نیست بلکه آنها با این مراسم کاملاً مخالف هستند و گاه حتی برخوردهای جدی نیز بین دو گروه رخ می دهد. جنگهای تمام نشدنی ایرلند علاوه بر تلاشهای رهایی بخش مردم ایرلند شمالی از زیر سلطه انگلستان ریشه مذهبی هم دارد و تأثیرات جغرافیایی مترتب بر این جنگها بر جغرافیدانان پوشیده نیست. یا در لبنان علاوه بر تضاد منافع و رقابتهای ابرقدرتها و قدرتها، اختلافات ایدئولوژیکی و مذهبی گروههای مختلف لبنانی نقشی اساسی دارد.

در هیچ جای جهان امروز (و حتی جهان گذشته منتها در مقیاسی محدودتر) کسی

نمی‌تواند بدون توجه و تکیه بر مسایل ایدئولوژیکی- مذهبی و فرهنگی به بررسی یک روستا یا شهر یا کشور یا یک خرده ناحیه یا ناحیه و یا منطقه بپردازد. جغرافیای روستایی اصولاً یکی از تفاوت‌های اصلی جغرافیدان با متخصصین بسیاری از رشته‌ها آن است که جغرافیدان مطالعات خود را در اشل و مقیاسهای متفاوت در نظر می‌گیرد و باید در نظر بگیرد. وقتی یک روستا یا یک محله و یا یک کارخانه را در اشل ۱:۱۰۰۰ یا ۱:۵۰۰ مطالعه می‌کند، یعنی مسایل داخل آن روستا، یا محله یا کارخانه و روابط متقابل انسان و محیط را در همان محدوده (روستا، محله یا کارخانه) مطالعه می‌کند. همین روستا یا محله وقتی در روی نقشه ۱:۲۵۰۰ تا ۱:۱۰۰۰ مطالعه می‌شود یعنی روابطش با محیط بلافصل پیرامونش مطالعه می‌شود. یا وقتی جغرافی دان اشل را ۱:۵۰۰ تا ۱:۲۰۰ گرفت یعنی رابطه و روابط متقابل و روابط تأثیر این پدیده را با ناحیه اش و یا باستانش مطالعه می‌کند. و وقتی اشل ۱:۱۰۰۰ شد، یعنی روابط متقابل آن واحد مطالعاتی را با کشورش و منطقه اش مورد مذاقه و امعان نظر قرار می‌دهد. و بالاخره وقتی آن روستا و یا محله و یا کارخانه در مقیاس ۱:۱۰۰۰۰ مطالعه شد در حقیقت تأثیرات کره ارض بر آن پدیده مورد بررسی قرار می‌گیرد یا اگر تحولی در آن روستا و یا محله و کارخانه حادث شد چه اثری، ولو اندک و جزئی، می‌تواند بر جهان و روابط بین‌المللی داشته باشد و یا اگر واقعه‌ای، اکتشافی، اختراعی، پیدایش یک ابزار تکنیکی جدید، کودتایی، انتخاباتی تحولات فکری و ایدئولوژیکی در گوشه‌ای از جهان اتفاق افتاد چه تأثیری بر این واحد کوچک دارد.

آری جغرافیدان باید، همیشه درحالی که پدیده مورد مطالعه خود را در مقیاس ۱:۱۰۰۰ می‌بیند در مقیاس ۱:۱۰۰۰۰۰ نیز آن را مورد توجه قرار دهد. یعنی در عین حال که روابط متقابل انسانهای معدودی را با محیط محدود اطراف خودشان مطالعه می‌کند باید روابط متقابل آنها را با محیطهای بزرگتر و در نهایت کل کره ارض نیز از نظر دور ندارد چه بسیار برنامه ریزها و آمایشهایی که در محدوده‌ای کوچک مثبت و مفید تلقی می‌شوند اما در محدوده‌های فراتر مشکلات و معضلاتی را به وجود می‌آورند ذکر چند مثال در این مورد شاید مطلب را بیشتر روشن کند.

مثلاً طبق قراردادهای بین‌المللی و مرزی ایران و شوروی ۷۰٪ از آب رودخانه تجن متعلق به شوروی و ۳۰٪ آن به ایران تعلق دارد حال اگر کسی مثلاً مسؤول عمران شهری مانند سرخس باشد و قضایا را فقط در سطح سرخس یعنی در مقیاس ۱:۱۰۰۰ ببیند خواهد گفت رودخانه دارای آب فراوانی است که هدر می‌رود و زمینهای بی‌آب وسیعی هم در کنارش

وجود دارد پس برویم و سد ببندیم و تمامی آب را مهار و کل ناحیه سرخس را آباد کنیم. این فرد وقتی وارد عمل می شود یک مرتبه متوجه می گردد که باید قضیه را در مقیاس بزرگتری یعنی در سطح بین المللی دنبال کند. چه درمی یابد که این مسأله، مسأله یک بخش یا یک شهرستان کوچک نیست بلکه مسأله روابط بین ایران و شوروی مطرح است، و کاری که می تواند در مقیاس یک بخش تازه شهرستان شده یعنی سرخس مفید باشد اگر خودسرانه انجام شود ممکن است اثرات سوء جدی در روابط بین دو کشور همسایه داشته باشد^۱.

وقتی جغرافیدان توانست پدیده های مورد مطالعه خود را در اشلهای متفاوت ببیند مسلماً خواهد توانست اثرات مستقیم و غیر مستقیم تحولات بین المللی که غالباً ناشی از برخوردها و تضادهای ایدئولوژیکی و منافع متفاوت هستند را در روی پدیده های مورد مطالعه متوجه شود. جهان امروز جهانی به هم پیوسته است. تکنیکهای مدرن ابزارهایی در اختیار بشر قرار داده اند که جهان را همچون مجموعه ای سیستماتیک و بهم پیوسته در آورده است که با پیشرفتهای تکنیکی این پیوستگی روز بروز بیشتر می شود. به طوری که تغییرات سیاسی موجود در گوشه ای از جهان ممکن است در دورترین نقاط کره زمین اثرات جغرافیایی، اجتماعی و اقتصادی مهمی داشته باشد. مثالی دیگر این مطلب را نیز روشن می کند.

در سال ۱۹۷۰ سالوادر آئنده سوسیالیست (آئنده) در شیلی به حکومت می رسد و معادن مس شیلی را ملی اعلام می کند. یعنی در حقیقت ایدئولوژی سوسیالیستی (ولو به طور موقت و ناقص) بر ایدئولوژی کاپیتالیسی پیروز می شود. شرکتهای عظیم آمریکایی و چند ملیتی غربی که منافع سرشاری از مس شیلی دارند به چاره جویی می افتند. ترس آنها از این است که شیلی کلاً از دست برود، و کشوری مانند کوبا بشود و شورویها به همان اندازه که از کوبا حمایت می کنند از شیلی نیز حمایت کنند. غرب تصمیم می گیرد در سه زمینه فعالیت خود را متمرکز کند: ۱- آماده سازی یک کودتا برای سرنگونی حکومت شیلی.

۲- حمایت بیدریغ از محققین و دانشمندان برای یافتن و کشف ماده و یا مواد جدیدی که از نظر کاربردی جای مس را در صنایع بگیرد (یعنی پیدایش تکنولوژی جدید) ۳- تلاش برای یافتن منابع و معادن جدید مس برای جانشین کردن آنها بجای مس شیلی. غرب در هر سه زمینه به نتیجه می رسد بدین ترتیب که:

۱- البته آستان قدس رضوی در سرخس حداکثر استفاده ممکن را از سهم آب ایران برده و سرخس لم یزرع و پهنه های گسترده ای از برخان را امروزه تبدیل به باغات و کشتزارهایی فردوس وار کرده است.

۱- کودتای پینوشه حکومت آئینده را سرنگون و شخص او را مقتول می‌سازد. ۲- دانشمندان موفق می‌شوند سیمهای شیشه‌ای را جانشین سیمهای مسی کنند و تحولی شگرف و عظیم در صنایع مخصوصاً صنایع مخابراتی و دیگر ابعاد به وجود آورند. به طوری که این کشف و تکنولوژی جدید چهره جغرافیای صنعتی و معدنی، تجارتی، حمل و نقل و ارتباطات را در بسیاری از نقاط جهان دگرگون کرده و می‌کند. اما در مورد مسأله سوم که به طور مستقیم به کشور ما مربوط می‌شود هدف اصلی من نیز بیان آن است پیدایش معادن جایگزین است. بدین ترتیب که مقامات آمریکایی شاه ایران را در جریان می‌گذارند تلاشها آغاز می‌شود و معادن مس سرچشمه کرمان فعال می‌گردد تلاشها و فعالیتها و نیروها و ماشین آلات به کارگرفته شده در مس سرچشمه دیگر جنبه ملی و منطقه‌ای ندارند بلکه موضوع اهمیت جهانی و بین‌المللی می‌یابد. مس سرچشمه احتیاج به کارگر ارزان دارد، عده‌ای از روستاییان محلی تشویق به کار در معادن مس می‌شوند. پس از چندی با کودتای پینوشه درشیلی و بازگشت منافع شرکتهای آمریکایی از فعالیتهای مس سرچشمه نیز کاسته می‌شود. با دقت کافی در این مثال می‌بینیم که چگونه یک انتخابات مبتنی بر یک ایدئولوژی و یک کودتای مبتنی بر یک ایدئولوژی مخالف و در حقیقت تضاد منافع شرکتهای عظیم بین‌المللی و ابرقدرتها چه، تغییرات سیاسی را در یک ناحیه از جهان که نسبت به کشورها دور افتاده‌ترین نقطه محسوب می‌شود باعث شده و چگونه در روند زندگی آرام روستاییان کرمان تأثیر می‌گذارد. پس جغرافیا تأثر از انسان و از طرف تفکر و بینش مذهبی و مکتبی و ایدئولوژی او است. حال اگر جغرافیادانی معادن سرچشمه را در مقیاس $1:1000000$ و $1:500000$ مطالعه کند اصلاً این رابطه بین‌المللی را درک نمی‌کند. ولی موقعی که مقیاس مطالعه اش را $1:100000$ بگیرد مس سرچشمه را در رابطه با تضاد ایدئولوژیها و اثرات جغرافیایی آنها را در سطح جهانی خواهد یافت. بالعکس اگر فقط در مقیاس $1:10000000$ کار کند و مقیاس $1:1000000$ را فراموش کند مسایل در روابط حاکم در محل و در ناحیه مورد نظر را نخواهد دید و به احتمال بسیار زیاد نتیجه کار او یک کلی‌نگری صرفاً سیاسی خواهد شد. بیان یک مثال دیگر در این زمینه شاید بی‌فایده نباشد.

ایدئولوژیهای مختلف در آرایش و عمران نواحی اثرات متفاوت دارد. مثلاً، نظریه پردازان و سیاستگذاران و جغرافیادانان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ابتدای برنامه‌ها و فعالیتهای عظیم عمرانی خود در دهه‌های ۱۹۳۰ و پس از جنگ جهانی دوم با پیش‌تر خاص سوسیالیستی خود تصمیم گرفتند که جمهوریهای مسلمان‌نشین آسیای میانه

بیشتر باید مناطقی کشاورز باشند تا صنعتی، این جمهوریها که تفاوت‌های اساسی، در زمینه مذهبی، فرهنگی، زبانی، قومی، تمدنی، تاریخی و... با قسمت مسیحی نشین اروپایی اتحادشوروی داشته و دارند خود را تحت سلطه و استعمار روس احساس می‌کرده و می‌کنند. روسها که این تفاوتها را دقیقاً می‌شناخته‌اند و مورد امعان نظر آنها بوده‌است به این نتیجه رسیده‌اند که تجمع صنایع بویژه صنایع بزرگ و کارگر بر در این جمهوریها منجر به تجمع نیروهای کارگری و گسترش شهرها و شهرنشینی خواهد شد. و تجمع نیروهای کارگری موجب اتحاد و یکپارچگی کارگران و بالطبع موجب درخواستهای سیاسی و فشار برای استقلال یا آزادیهای بیشتر خواهد شد. آنها که از عواقب تجمع کارگران و ایجاد شهرهای چندمیلیونی در این نواحی که در هیچ یک از ابعاد فرهنگی مذهبی با نیروهای استعمارگر روس همخوانی نداشته‌اند می‌هراسیده‌اند، پیشنهاد کرده‌اند که در این نواحی صنایع بزرگ متمرکز نشده و زندگی اقتصادی بیشتر متکی بر کشاورزی باشد. از دیدگاه جغرافیدانان و ایدئولوگهای مارکسیستی کشاورزان به علت پراکندگی در سرزمینها و عدم تمرکز در یک محل خاص و اصولاً به علت نحوه معیشت خود کمتر از کارگران می‌توانند با هم تشکل داشته و در تشکیلات سیاسی متمرکز مشارکت کنند. طبق این تجزیه و تحلیل یعنی در عمل کشاورزان برای دولت‌های استعمارگر کمتر خطرناک هستند تا کارگران مجتمع و متحد. به نظر ایدئولوگهای حزب کمونیست شوروی تمرکز نیروهای کارگری در شهرهای بزرگ منجر به ایجاد مسایل سیاسی می‌شده‌است. می‌بینیم یک فرض و نظر سیاسی مبتنی بر یک ایدئولوژی مادی و متکی بر یک خط مشی استعماری چگونه چهره جغرافیایی آسیای میانه زیر سلطه روس را مغایر چهره جغرافیایی در بخشهای مسیحی نشین شوروی کرده‌است. البته در این میان عوامل دیگر جغرافیایی، فرهنگی و تاریخی را نباید نادیده گرفت، لکن خط‌مشهای حاکم بر یک ایدئولوژی استالینیستی نقشی قاطع داشته‌است. حال اگر همین ناحیه در دست یک حکومت کاپیتالیستی بود به احتمال ۹۹٪ برنامه ریزی فضایی آن متفاوت با وضعیت موجود می‌بود. در حکومت‌های با اقتصاد آزاد، سرمایه‌داران بیشتر در جستجوی منافع مادی کوتاه‌مدت و میان مدت خود هستند تا به فکر امنیت ملی در درازمدت آنها معتقدند که دولت وظیفه دارد به هرنحو که شده امنیت ملی و امنیت سرمایه‌گذاران را حفظ کند. حال اگر همین سرمایه‌دار غربی بر آسیای میانه مسلط می‌شد بیشتر به فکر آن بود که در کنار کشاورزی از نیروی کارآزان این ناحیه و منابع طبیعی سرشار آن نیز استفاده کند و لو این که کارگران در کارخانه‌های عظیمی متمرکز شوند. سرمایه‌دار به فکر سود آتی خود است

و حداکثر ۲۵ سال آینده را پیش بینی می‌کند (بوژه آنچه مربوط به کشورهای زیرسلطه است) درحالی که اقتصادهای مبتنی بر ایدئولوژیهای دولتی معمولاً کوشش دارند اثرات فعالیتهای خود را حداقل تا یک قرن پیش بینی کنند (هرچند که در عمل موفق نبوده‌اند). براین اساس بدون شک مکان‌گزینی صنایع و پراکنش آنها، پیشرفتهای فنی و تکنیکی و عملیات گسترده کشاورزی آسیای میانه و اصولاً وابستگی آسیای میانه در داخل اتحاد شوروی و سلطه روسها براین جمهوریهای مسلمان‌نشین همگی نخست تحت تأثیر ایدئولوژی حاکم بر شوروی بوده است و محققاً اگر حکومتی با بینش کاپیتالیستی بر روسیه حاکم بود با آسیای میانه‌ای متفاوت با آنچه که امروز هست روبرو بودیم.

بسیاری از دگرگونیهای اساسی در روستاهای ایران از جمله از هم پاشیدن نظام بهره‌برداری بنه‌ها (صحرا و حراثه)، تخریب بسیاری از قنوت، دگرگونی در ساختار قدرت اجتماعی و اقتصادی، تغییر کشت، تحول از کشتهای گندم و جویه باغات، افزایش تعداد دام در روستاها، تغییرات اساسی در نظام بهره‌برداری از مراتع، فروپاشی سیستم ایلی و شبکه قدرت در ایلات، زیرشخم رفتن بخشهای عمده‌ای از مراتع کشور که منجر به از بین رفتن پوشش گیاهی و در نتیجه فرسایش خاک شده است و صدها تغییر دیگر همگی ناشی از سیاست اصلاحات ارضی و ملی شدن مراتع در زمان رژیم پهلوی و آن سیاستها خود الهام گرفته از سیاستهای کلی جهان سرمایه‌داری غرب بودند و بالاخره همه این تغییرات ناشی از یک طرز تفکر و اعمال یک نوع مدیریت برجامعه بوده است.

یکی از دلایل عمده پراکندگی کارخانجات و شعبات وابسته به کارخانه ایران ناسیونال خودمان، طرز تفکر حاکم بر نظام سرمایه‌داران است.

مسئولان امنیتی حکومت شاه که متوجه خطرات ناشی از تمرکز کارگران در یک کارخانه بزرگ آن هم در اطراف شهر تهران شده بودند با گسترش کارخانه ایران ناسیونال و ایجاد کارخانه‌های وابسته بآن در اطراف کارخانه اصلی مخالفت کردند.

آنها معتقد بودند وجود یک چنین کارخانه‌ای با چندین ده هزار کارگر خطر آفرین خواهد بود لذا در عمل شعبات و کارخانه‌های وابسته به ایران ناسیونال را در شهرهای دور از تهران مستقر کردند. مثلاً کارخانه رضا که رینگ و سپر برای پیکان می ساخت را در اطراف مشهد بنیان گذاشتند. سرمایه‌داران با این کار مخالف بودند. زیرا باید مخارج حمل و نقل اضافی را می پرداختند. مواد خام از تهران به مشهد حمل می شد و مواد ساخته شده به تهران باز می گشت. برای رضای سرمایه‌داران، کارخانه رضا و سایر کارخانجات وابسته

به ایران ناسیونال را به صورت شرکتهای مستقلی درآوردند و آنها را تا ۵ سال از پرداخت مالیات معاف کردند. مستقل شدن این شرکتهای تشکل کارگران آنها را با کارگران کارخانه مادر مشکلتر می کرد. سرمایه داران برای تامین امنیت خود گاه نظریه های ایدئولوژیهای مارکسیستی را به کار می بستند. گاه سرمایه دارها برمخارج خود می افزودند اما از راههای دیگر منافع و امنیت خود را دوچندان و صدچندان می کردند. با توجه به این مثالها و موارد بسیار دیگر در می یابیم که بینش و طرز و تفکر و ایدئولوژی تأثیری اساسی بر چهره جغرافیایی دارد^۱.

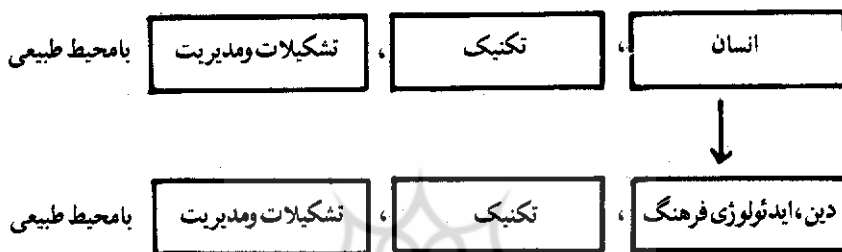
بنابراین وقتی می گوئیم جغرافیا عبارتست از روابط متقابل انسان، تکنیک و مدیریت با محیط، منظور از انسان در این تعریف انسان دارای ایدئولوژی، مذهب، مکتب و طرز تفکر و بینش و سیاست است. بجای کلمه انسان در این تعریف می توان کلمه ایدئولوژی و فرهنگ و مذهب را گذاشت. منظور انسان اجتماعی و رفتار فردی و جمعی او در جامعه است. اما ایدئولوژی، فرهنگ، مذهب، سیاست مکاتب اقتصادی برای این که بتواند بر محیط جغرافیایی تأثیر بگذارد به ابزار و تشکیلات نیاز دارد. (توجه داشته باشیم که ما صحبت از اثرات مادی فرهنگ، مذهب و سیاست می کنیم) در غیر این صورت ایدئولوژی بدون ابزار و تشکیلات شعاری بیش نخواهد بود. برای پیاده شدن ایدئولوژی و برای این که تأثیر ایدئولوژی بر محیط آشکار شود قدرت لازم است و قدرت یعنی ایدئولوژی + ابزار یا تکنیک و تکنولوژی + تشکیلات یا سازماندهی و مدیریت + سرمایه. پس ایدئولوژی بدون ابزار و تکنیک و تشکیلات شعاری توخالی و باد روی هوا است. هرگاه قومی، گروهی یا دسته ای با ایدئولوژی مشخص و معین تکنیک و تشکیلات و مدیریت و ابزار صحیح و لازم را برای تحقق اهداف ایدئولوژی خود نداشته باشند خواسته های خود را فقط به طور انفرادی و متفرق و غیر متحد و به صورت شعارهای توخالی مطرح کنند باید بدانند که این شعارها مستمسک دشمنان و رقیبان کارآمد و متشکل قرار گرفته و چون پتکی گران برفرق آنها فرود خواهد آمد. از طرفی هم- ابزار و تکنیک و تکنولوژی بدون تشکیلات و مدیریت مساوی هرج و مرج و خود خراب کردن و خودکشی است.

- ابزار و تکنیک و تکنولوژی + تشکیلات اما بدون ایدئولوژی و مکتب و بینش نیز مساوی به بیراهه رفتن و صدراجه رفتن و ره گم کردن و به سرانجامی نرسیدن است.

۱- برای داشتن ایده هایی از اثرات ایدئولوژی بر جغرافیا مراجعه شود به: دکتر عباس سعیدی رضوانی: بینش اسلامی و

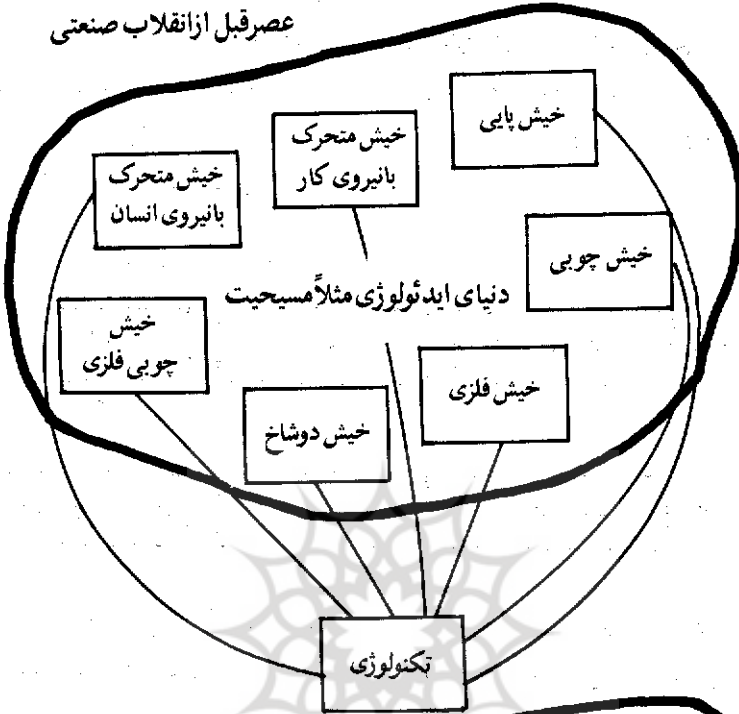
پس ترکیب کامل ایدئولوژی + تکنیک و تکنولوژی + تشکیلات و مدیریت و سرمایه است که می‌تواند چهره جغرافیایی جهان را تغییر دهد و نه ایدئولوژی یا تکنیک به تنهایی در عمل تکنیک و تشکیلات و مدیریت و سرمایه ابزار پیشبرد ایدئولوژی هستند و ایدئولوژی به تنهایی نمی‌تواند اثر جغرافیائی داشته باشد.

جغرافیا عبارتست از روابط متقابل

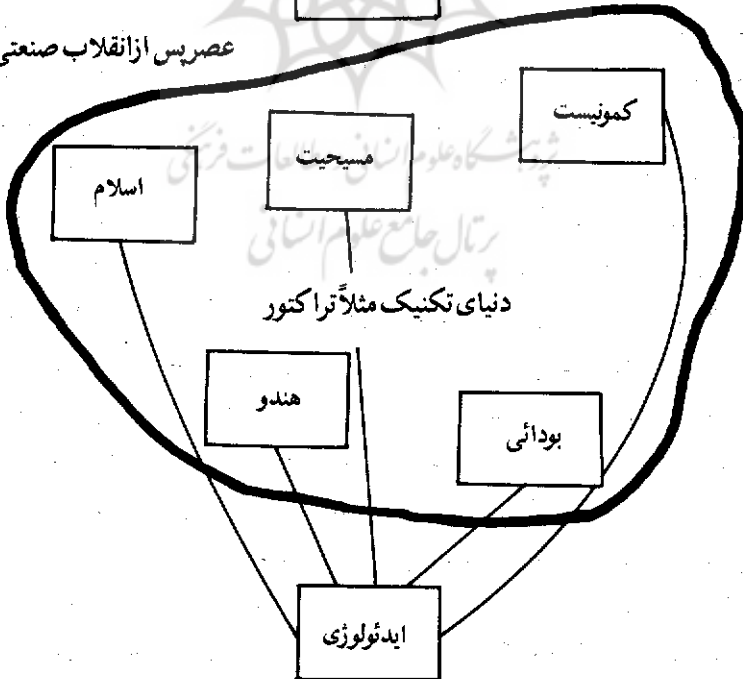


باتوجه به این دیدگاه نگارنده نه طرفدار جبر تکنیکی است و نه خواهان نفی اثرات ایدئولوژیکی که چیزی است شناخته شده. مطالعه دقیق و کامل مقاله اصلی مندرج در شماره اول سال اول فصلنامه تحقیقات جغرافیایی مؤید این گفته است اما باید به یک مسأله مهم هم توجه داشت و آن این که در دنیای امروز برعکس قرون گذشته، فضای جغرافیایی تکنیک فراتر از فضای تحت حاکمیت یک ایدئولوژی است. به عبارت دیگر در قرون گذشته تکنیک و فنون جهان گیر و فراگیر نبوده است امکان تفاوت در ابزار و تکنیکهای به کار گرفته شده در دو شهر حتی در دو روستای مجاور که دارای یک دین و مذهب و فرهنگ هم بوده‌اند وجود داشته است. در جهان اسلام مانند جهان مسیحیت و بودایسم و غیره با صدها نوع خیش، گاواهن، جوق آسیاب، تور نانوایی، بیل، شیوه آبیاری سبک ساختمان و غیره برخورد می‌کردیم. گاه آسیاب آبی در روستای مجاور با هم یکی نبوده است. در جهان امروز تکنیک مرز نمی‌شناسد. تراکتور، دوربین عکاسی، بیل مکانیکی راکتور اتمی، تانک، موشک، توپ ضد هوایی، هواپیما، برق، اسپرین، واکسن ضد آبله، پنی سیلین در همه جهان با همه تفاوت‌های فرهنگی، ایدئولوژیکی، مذهبی به کار گرفته می‌شود. کمونیستها، سوسیالیستها، کاپیتالیستها، مسلمانها، مسیحی‌ها، بودایی‌ها، آفریقاییها، آسیایی‌ها، استرالیاییها همه از این وسایل استفاده می‌کنند. پس تکنولوژی امروزی برخلاف سابق در محیط جغرافیایی گسترده تری از محیط ایدئولوژیکی نفوذ و کاربرد دارد. به عبارت دیگر در

عصر قبل از انقلاب صنعتی



عصر پس از انقلاب صنعتی



قرون گذشته محیط جغرافیایی به کارگیری قریب باتفاق تکنیکها کوچکتر و محدودتر از سرزمین ایدئولوژیها بوده است و در عصر حاضر برعکس حوزه نفوذ و محیط جغرافیای اکثر قریب باتفاق تکنیکهای جدید فراتر و گسترده‌تر از فضای جغرافیایی تحت حاکمیت ایدئولوژیها است. علاوه بر این یک مسأله مهم دیگر این است که در زمانی که فضای جغرافیایی تکنیکها محدود بود، یعنی تا قبل از انقلاب صنعتی، هیچ کس و یا هیچ کشوری و هیچ تمدنی ادعا نداشت و نمی‌توانست ادعا کند که صاحب و سازنده تکنیکی خاص در سطحی گسترده و یا سطح جهانی است. یعنی همه تمدنها خلاق و مبتکر بوده‌اند و گرنه می‌مردند. در صورتی که در حال حاضر برعکس گذشته کشورهای محدودی خود را صاحب اختراعات و ابداعات و تکنولوژی‌هایمی دانند.

برای این که محیط جغرافیایی به کارگیری تکنولوژی جدید هرچه گسترده‌تر و فراگیرتر باشد سازندگان تکنولوژی معاصر که بیشتر غربیها به معنی اعم کلمه هستند کوشش دارند محیط و زمینه فرهنگی مناسب و لازم را فراهم آورند. همان‌طور که ذکر شد در حال حاضر پهنه جغرافیایی فرهنگها محدودتر از پهنه بکارگیری تکنولوژی معاصر است. غرب و در رأس آن آمریکا مایل است محیط فرهنگی خود را تا حد محیط تکنولوژیکی خود گسترش دهد یعنی همان‌طور که ادعا دارد که تکنولوژی‌ش جهان شمول است می‌خواهد فرهنگش را نیز جهان شمول کند، یعنی همه غربی یا غرب زده شوند.

با توجه به این مهم، تلاش غرب براین است که وسعت و پهنه ایدئولوژی و فرهنگ غربی به اندازه پهنه جغرافیایی مناطقی که تکنولوژی غربی در آنها به کار گرفته می‌شود گسترش یابد و در این راه از هر نوع ابزار و ایده‌ای هم استفاده می‌کند. اما انگیزه غرب چیز دیگری است، به بیان دیگر و در حقیقت غرب نگران فرهنگ نیست بلکه او نگران اقتصاد است. نگران پول و سرمایه است. چه برای غرب همه چیز یعنی مادیات و پول و قدرت. برای غرب مسجد، کلیسا و کنیسه و بتخانه یکی است. اگر لازم باشد غربیها مسجد خراب می‌کنند، و اگر هم لازم باشد مسجد می‌سازند، اگر لازم باشد کلیسا علم می‌کنند و اگر لازم باشد در کلیساها را گل می‌گیرند. همین غربی که بسیاری از کلیساهایش در داخل در حال ویرانی و فراموشی است و از آنها به عنوان موزه استفاده می‌کند در آفریقا و آمریکای لاتین کلیسا تعمیر می‌کند، کلیسا می‌سازد شبکه وابسته به واتیکان را تقویت می‌کند و مخارج مسافرت‌های پاپ اعظم کلیسای کاتولیک روم را می‌پردازد، و پاپ را از لهستان کمونیست انتخاب می‌کند.

یکی از ابزار گسترش نفوذ و سلطه غرب جغرافیا بوده، هست و خواهد بود. روزگاری اندیشمندان غرب جبر جغرافیایی را پیش کشیدند. آنها گفتند یک محیط جغرافیایی که دارای شرایط طبیعی ویژه‌ای است، نوعی خاص از شیوه معیشت و کشت و کار را تحمیل می‌کند. این شیوه معیشت نوعی خاص از طرز تفکر و بینش را بر انسان تحمیل می‌کند و آن فرهنگ و بینش خاص نیز، نوعی خاص از حکومت را و الی آخر. در عمل آنها فعالیت‌های بشری، توسعه و عدم توسعه نواحی و کشورها را زاده محیط طبیعی شان انگاشتند و توجیه و تبلیغ کردند. آنها خواستند بگویند که استعمار و استثمار نقشی در عقب ماندگی ندارند و این محیط طبیعی خود کشورهای عقب مانده است که باعث چنین وضعی شده است. اگر دانشجوی سال اول جغرافیا به کتاب «روح ملتها» تألیف آندره زیگفريد، ترجمه استاد احمدآرام مراجعه کند بسیاری از مسایل برایش روشن می‌شود. «آقای زیگفريد می‌گوید بدترین غریبها قدرت اداره کردنش از بالا ترین شرقیها بیشتر است» و این مطلب را ربط می‌دهد به محیط‌های جغرافیایی^۱.

در اواخر قرن گذشته Elisee Reclus و در اوایل قرن اخیر پیل ویدال دولابلاش جغرافیای مخالف با جبر جغرافیایی و مبتنی بر اراده انسان و نقش انسان در تغییر محیط را بنیان گذاردند. از آن پس غرب کم کم جبر جغرافیایی را کنار گذاشت. جبر جغرافیایی فلسفه ایست استعماری، بر مبنای این فلسفه گناه عقب ماندگی کشورهای آسیایی و آفریقایی به گردن عوامل طبیعی چون کویرها، آب و هوا، و... است.

غرب با جبر جغرافیایی می‌خواهد رفع مسؤلیت کند، غرب نه تنها در صدد آن است که نقش ویرانگر استعمار و سلطه اروپا را نفی کند بلکه می‌خواهد به آن رنگی سازنده نیز بدهد.

پیشرفتهای تکنیکی، بهره‌برداری از ذخایر معدنی واقع در قلب صحاری گرم و سرد، ایجاد تأسیسات و شهرهایی مجهز را طلب می‌کرد که باعث شد حنای طرفداران جبر جغرافیایی از رنگ بیفتد. چون بشر موفق شد با کمک ابزار و تکنولوژی و مدیریت در بدترین شرایط طبیعی مدرنترین شهرها را به وجود آورد. حال چگونه می‌شد هنوز طرفدار جبر جغرافیایی بود؟ و اعتقاد داشت که محیط بر اراده انسان غالب است اما غرب نمی‌توانست جبر را به طور در بست رد کند و بگوید اراده انسانهای جهان سوم قادر به دگرگون ساختن

محیط‌های طبیعی است چون در این صورت برتری غرب کجا می‌رفت؟ بنابراین غرب رنگ عوض کرد. البته عده‌ای محدود از متفکرین، جغرافیدانان و فیلسوفان غرب واقعاً و به خاطر پیشرفتهای علمی، فنی و فکری جبر جغرافیایی را کنار گذاشتند اما اکثریت فقط رنگ عوض کردند. آنها متوجه شدند که جبر مبتنی بر محیط طبیعی دیگر نمی‌تواند طرفدار داشته باشد و بعلاوه این جبر مانع و دست و پاگیر استعمار هم شده بود. اگر محیط نقشی قاطع در عقب ماندگی دارد، اگر آفریقا به علت محیطش عقب مانده است و خواهد بود پس چرا اصلاً آفریقاییها اجازه دهند که غریبها بیایند و در سرزمین آنها سرمایه گذاری کنند و محیطشان را تغییر دهند. اما این رنگ عوض کرده‌ها چه رنگی را به خود گرفتند؟ آنها جغرافیای فرهنگی را پیش کشیدند. نگارنده که سالها در کلاسهای اساتید غربی که جغرافیای فرهنگی را تدریس می‌کنند حضور داشته، و در سمینارهای متعددی که در این زمینه تشکیل شده است شرکت کرده‌ام و در یک سال ونیم اخیر هم که بنا به دعوت مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه در پاریس بودم، فرصت را غنیمت شمرده و به کشورهای مختلف اروپایی مسافرت و با اساتید صاحب نظر در جغرافیای فرهنگی به بحث نشستم، به این نتیجه رسیدم که جغرافیای فرهنگی غرب در مجموع و در واقع چیزی جز ادامه جبر جغرافیایی نیست. منتها جبری به مراتب خطرناکتر و بدتر از جبر طبیعی.

اگر در گذشته و تا اواسط قرن اخیر (و گاه گاه در حال حاضر) کسانی بودند که ریشه‌های عقب ماندگی، فقر و درماندگی جهان سوم را در شرایط طبیعی حاکم بر آن کشورها جستجو می‌کردند و سعی داشتند، استعمار را تبرئه کرده و گناه همه عوامل عقب ماندگی را به گردن طبیعت به اصطلاح نامساعد آن کشورها بیاندازند امروزه بنیانگذاران و طرفداران جغرافیای فرهنگی و در رأس آنها اساتید آمریکایی و پیروان چشم و گوش بسته آنها علل اصلی عقب ماندگی جهان سوم را در فرهنگ کشورها جستجو می‌کنند و همه گناهان را به گردن فرهنگ آنها می‌اندازند، منتها با ظرافتی بسیار خاص. البته این حرف به صراحت زده نمی‌شود، اما اکثر تجزیه و تحلیل‌های پیچیده‌ای که حول محور جغرافیای فرهنگی انجام می‌شود به این نتیجه می‌رسد که «اگر می‌خواهی پیشرفت کنی، فرهنگت را بدور بریز و فرهنگ کشورهای غربی را بپذیر»

این هدف نهایی جغرافیای فرهنگی غرب را وقتی به خود اساتید غرب گوشزد می‌کنی، آنها منکر می‌شوند، اما عملاً اعتقاد دارند که فرهنگ آنها مانند تکنولوژی‌شان باید جهان شمول شود. آنها دقیقاً می‌دانند که مردم جهان سوم غربی نخواهند شد ولی غرب زده خواهند

شد یعنی از همه ابعاد غرب فقط بعد مصرف و فساد آن را سریعتر خواهند گرفت. و این ایده آل غرب است چه آنها در جستجوی بازار و فروش کالا هستند. تا آمادگی فرهنگی نباشد، مک دونالد فروش نخواهد داشت بنابراین غرب می خواهد سرزمینهای تحت تسلط فرهنگش را به اندازه سرزمینهای تحت تسلط تکنولوژیش گسترش دهد.

همان گونه که گفتیم، اگر این فرض غلط و خطا را قبول کنیم که علت اصلی عقب ماندگی جهان سوم، فرهنگ حاکم بر جوامع آنهاست و استعمار و کشورهای سلطه گر هیچ خطایی مرتکب نشده و نقش ویرانگری نداشته اند وقتی اگر این فرض غلط و خطای محض را قبول کنیم که با تعویض ارزشهای فرهنگی و پذیرش فرهنگ غربی پیشرفت و توسعه حاصل می شود آیا در عمل امکان دارد که مردم برمه و یا بنگلادش و یا زنگبار آن چنان جذب فرهنگ غرب شوند که کاملاً غربی شده و تمام نهادهای اجتماعی و اقتصادی و تمام اخلاق و روابط اجتماعی شان مانند آنچه در آلمان هست بشود؟ به نظر من این امکان نیست، پس برمه ایها و بنگلادشها غربی نخواهند شد ولی غرب زده خواهند شد. آنها تبدیل به دلقکها و مصرف کنندگان بی آزار و تمام عیاری خواهند شد.

هدف قسمت اعظم جغرافیای فرهنگی غرب به نظر این نگارنده، چیزی جز دنباله جبر جغرافیایی نیست و آن ابزاری است در اختیار استعمار و کشورهای سلطه گر. همان سلطه ای که از یک نیم قرن قبل و بویژه از نیم قرن پیش اندیشمندان و روشنفکران واقعی جهان سوم درباره آن کتابها نوشته اند سخنها گفته اند و در کنار توده های میلیونی مردم مبارزه ها کرده و زندانها دیده و شکنجه ها شده اند و با پیروزی بر استعمار و سلطه که ولو در کوتاه مدت شادبها کرده اند، همان سلطه ای که امروزه تمامی مبارزات جهان سوم و جهان اسلام در صدد براندازی آن است.

امروز و در شرایط فعلی کشور ما صحبت از سلطه و نشان دادن شگردهای سلطه گران لازم است ولی کافی نیست و باید راههای فرار از سلطه را نیز جستجو کرد و نشان داد. و در این راه جز تلاش و سازندگی و اعتقاد و اتحاد و کار دستجمعی و داشتن برنامه صحیح و تکنولوژی مدرن مدیریت و تشکیلات مناسب چیز دیگری چاره ساز نیست.

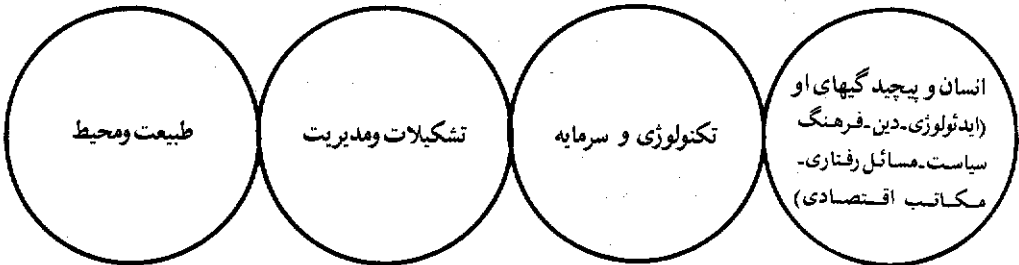
با توجه به آنچه بیان شد برای برطرف شدن ابهامات پیش آمده در نزد بعضی باید بگویم در عین حال که به نقش ایدئولوژی در جغرافیا و در تغییر چهره جغرافیایی جهان کاملاً واقف و معترف هستم لکن ایدئولوژی را لازم می دانم و نه کافی و معتقدم که ایدئولوژی باید با تکنولوژی و سرمایه و مدیریت صحیح و تشکیلات منسجم توأم باشد تا

سازندگی حاصل شود و گرنه ایدئولوژی بدون سازندگی شکست خواهد خورد. و اصولاً ایدئولوژی بدون تکنولوژی و مدیریت صحیح شعار است. بر همین اساس با توجه به سوء استفاده‌های غرب از تعریف کلی جغرافیا یعنی روابط متقابل انسان و محیط تعریف جدیدی ارائه داده‌ام. و معتقدم جغرافیا عبارتست از روابط متقابل انسان صاحب (ایدئولوژی و فرهنگ) تکنیک، مدیریت و تشکیلات و سرمایه با محیط. در این تعریف می‌خواهم بخش ایدئولوژی و فرهنگ را از بخش تکنولوژی و مدیریت و تشکیلات مجزا کنم و به غرب بگویم که برتری مادی شما دلیل برتری ایدئولوژی، فرهنگ و دین شما نیست بلکه برتری شما به علت تکنیک و تشکیلات و مدیریت شما است. می‌خواهم بگویم، ما خود دارای فرهنگی غنی و پویا هستیم. اگر امروز در تکنیک و مدیریت ضعیف هستیم، که در آن شکی نیست، لزومی ندارد که فرهنگ اصیل خود را دور بریزیم و ادای غرب را درآوریم و تازه به مدیریت و تشکیلات و تکنولوژی اصلی آنها هم دسترسی نداشته باشیم.

اگر دانشجویی از من سؤال کند آیا جبر جغرافیایی Determinisme وجود دارد یا خیر؟ در جواب خواهم گفت هم بلی و هم خیر. خواهم گفت؛

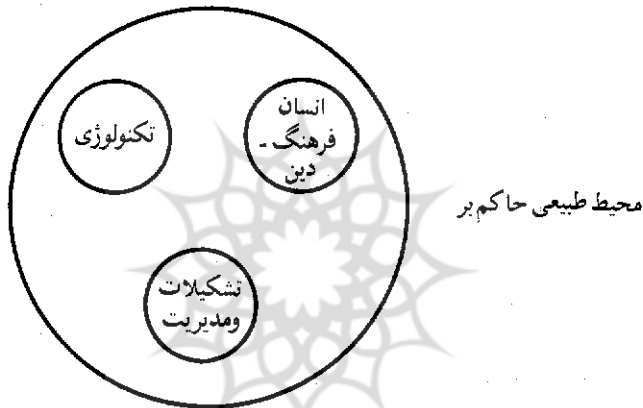
هر چه ایدئولوژی و فرهنگ و سیاست... پویاتر و تکنولوژی پیشرفته‌تر و مدیریت و تشکیلات قویتر باشد جبر جغرافیایی کمتر و برعکس هر چه ایدئولوژی و فرهنگ... ایستاتر، تکنولوژی عقب مانده‌تر و مدیریت و تشکیلات ضعیفتر باشد جبر جغرافیایی بیشتر است.

من معتقدم در هر تحقیقی در زمینه جغرافیای انسانی در هر مکتبی (تحلیلی فضایی (Spatial - Analytic) رفتاری (Behavioral) و ساختاری (Structural) و غیره باید چهار پارامتر یا عامل زیر را در نظر گرفت.

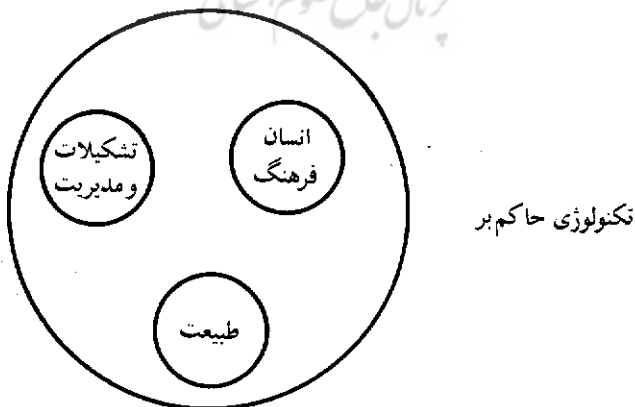


تغییر در هریک از این پارامترها باعث تغییر در دیگری می شود. اگر ایدئولوژی را A و تکنولوژی را B و مدیریت و سرمایه را C و طبیعت را D فرض کنیم و بگوییم $A + B + C + D = 100$ تغییر در هریک از این پارامترها باعث تغییر در یک یا ۳ پارامتر دیگر خواهد شد.

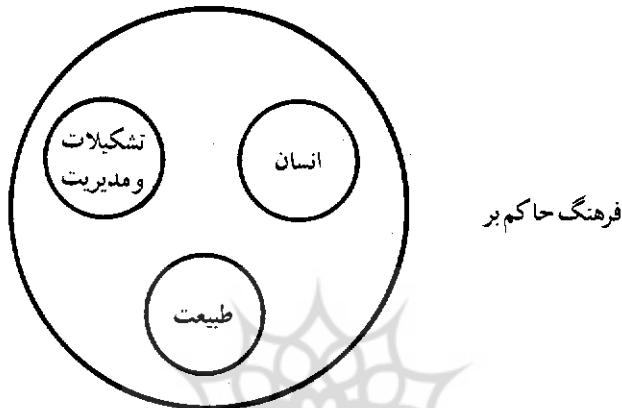
روزگاری جغرافیدانها به طبیعت اهمیت ویژه ای می دادند و به جبر محیطی معتقد بودند. یعنی طبیعت را حاکم بر همه چیز می دانستند و از نظر آنها محیط بر همه چیز اشراف داشت. این طرز تفکر را می توان در شمای زیر خلاصه کرد.



کسانی که به جبر تکنیکی اعتقاد دارند، تکنیک و تکنولوژی را بر همه چیز غالب می دانند فکر آنها را می توان در شمای کلی زیر نشان داد.



در مکتب جغرافیای فرهنگی بویژه جغرفیدانانی که از پس پرده می خواهند جبر جغرافیای فرهنگی را حاکم کنند، فرهنگ را بر همه چیز مسلط می دانند فکر آنها را می شود در شمای زیر ترسیم کرد:



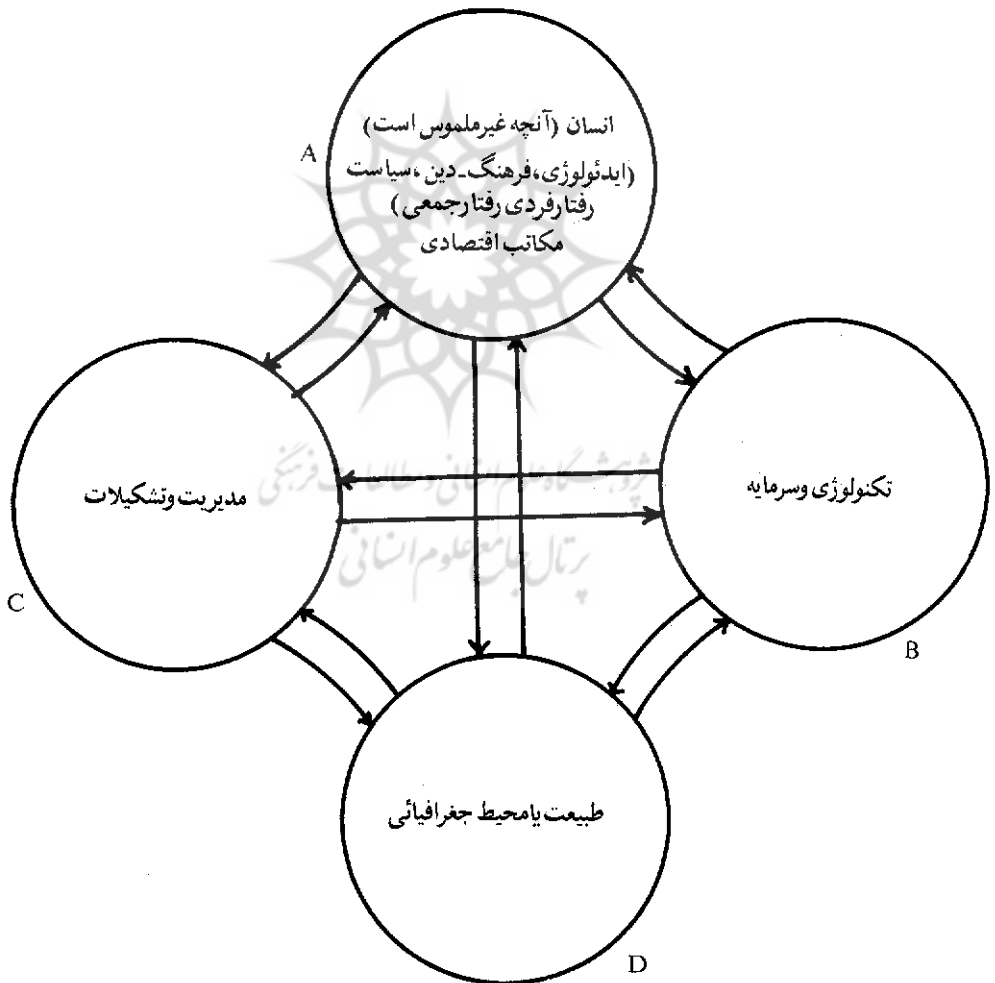
نگارنده می گوید مطلب این طور نیست که یک پارامتر و یا یک عامل بتواند به تنهایی پارامترهای دیگر را بلعد بلکه اینها پارامترهایی هستند در کنار یکدیگر و متأثر از یکدیگر و حذف هر کدام از آنها باعث وارد شدن لطمه به همه آنهاست.

بر همین اساس هم می گویم هر چه ایدئولوژی پویاتر و تکنولوژی و مدیریت و تشکیلات قویتر و صحیح‌العملتر باشد جبر کمتر است و انسان بر محیط مسلط تر می باشد. حال ممکن است این محیط یک روستا یا مزرعه یا کارخانه باشد یا یک مملکت و یا فضایی وسیعتر و بزرگتر. باید توجه داشت که در بین چهار عامل مذکور در شرایط فعلی، سرعت تحول عامل تکنیک سریعتر و بیشتر است، لذا انسان باید چنان بیدار باشد که این پارامتر همه چیز را نبعد.

با این توضیحات با آنها که می گویند ایدئولوژی در تغییر چهره جغرافیایی جهان موثر بوده و هست و خواهد بود موافقم ضمن این که می گویم ایدئولوژی به تنهایی کافی نیست، لازم است ولی کافی نیست و به آنها می گویم که فقط به تأثیر تکنولوژی معتقدند می گویم تکنولوژی هم لازم است ولی کافی نیست و باید این چهار پارامتر با هم و توأمان عمل کنند. آنها که فقط ایدئولوژی را مطرح می کنند و پیشرفتهای تکنیکی و مدیریتی بشر را فراموش می کنند هم خود به بیراهه می روند و هم دیگران را به بیراهه می کشند. و بالعکس باید

دانست که جهان صنعتی و در رأس آنها هفت کشور بزرگ صنعتی امروز بیشتر در صدد صدور شیوه‌های مدیریت‌های خود هستند. به طوری که آنها حاضرند تکنولوژی خود را به قیمتی بسیار نازلتر از آنچه در بازار بین‌المللی ارزش دارد بفروشند به شرط آن که خریدار شیوه مدیریت آنها را نیز خواهان باشد.

بنابراین در هر مطالعه جغرافیایی چه مربوط به گذشته (جغرافیای تاریخی) چه مربوط به وضع موجود و چه مربوط به آینده (که مهمترین خدمتی که جغرافی دانها می‌توانند بکنند در همین بخش آینده‌نگری و طراحی است) باید این چهار پارامتر در نظر گرفته شده و



تغییرات هریک از آنها و تأثیری که در پارامترهای دیگر می‌گذارند مورد مطالعه قرار گیرد. چه همان‌طور که گفته شد تغییر در هریک از پارامترها عوامل دیگر را متأثر می‌سازد. در شرایط فعلی که تحولات و تغییرات تکنولوژی بسیار شدید است و تکنولوژی بویژه تکنولوژی پیشرفته در انحصار معدودی از کشورهای جهان است، باید بسیار مراقب بود. امروزه سرعت تحولات عظیم تکنولوژیکی محیط طبیعی و اکولوژی را به مخاطره انداخته است و بکارگیری ناصحیح تکنولوژی آب و خاک، گیاه، حیوان و انسان، فضا را در معرض خطر قرار داده است اگر امروز لایه اوزون در خطر است به علت به کارگیری غیرصحیح تکنولوژی* مدرن است. تحولات تکنولوژیکی باعث به وجود آمدن قدرتی در دست صاحبان آنها شده که مایلند همراه تکنولوژی خود فرهنگ و مدیریتشان را نیز صادر کنند. البته پوشش و نقابی ساختگی از آنها را و نه واقعیت را. هرچند فرهنگ و مدیریت واقعی آنها نیز برای غیرغریبها مفید نیست و مخرب می‌باشد فرهنگها و ایدئولوژیهای اصیل بشری امروزه از طرف ایدئولوژی صاحبان تکنولوژی در معرض مخاطره جدی است. محیط کره ارض و اکولوژی در تهدید جدی سازندگان تکنولوژی قرار دارد. مدیریتهای ساده و سودمند بشری (مثلاً سیستم مدیریت بته‌ها و...) جای خود را به مدیریتهای پیچیده و در بسیاری موارد غیراصولی و غیرمنطقی سازندگان تکنولوژی عصر جدید داده است. چه آنها درصددند ایدئولوژی، فرهنگ و... را به کمک تکنولوژی و مدیریت خود گسترش دهند. و جهان هستی را یک سره در زیر سلطه خود ببرند.